

عشق از دیدگاه مولانا

پژوهشگر = کبیرا - فرقدانی (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد)

عشق از کلمه‌ی عشقه گرفته شده است. و آن گیاهی است از پیچانی‌ها که به دور درخت می‌پیچد و می‌بالد و از آب و غذای آن استفاده می‌کند و می‌پرورد. پس به تدریج درخت اصلی زرد می‌شود برگ‌هایش می‌ریزد و سرانجام خشک می‌شود و از بین می‌رود. دکتر محمد مقدم ریشه‌ی عشق را آیش به معنای جستن، در پی چیزی بودن و خواستن دانسته است. لفظ عشق در قرآن مجید نیامده، اما واژه حب، ود، تبیل و موده ذکر شده است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ [۱۶۵/۲]

وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً [۲۱/۳]

وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَيَّلَ إِلَيْهِ تَبْيَلًا [۷/۷۳]

در حدیث قدسی نیز تنها یک بار از این لفظ استفاده شده است.

«مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي وَ مَنْ وَجَدَنِي عَرَفَنِي وَ مَنْ عَرَفَنِي أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَحَبَّنِي عَشَقَنِي وَ مَنْ عَشَقَنِي عَشَقْتُهُ وَ مَنْ عَشَقْتُهُ قَتَلْتُهُ وَ مَنْ قَتَلْتُهُ وَ أَنْ دَيْتَهُ: هر کس مرا طلب کند می‌یابد و هر کس مرا بیابد، مرا می‌شناسد و هر کس مرا بشناسد، دوستم می‌دارد و هر کس مرا دوست بدارد، شیفته‌ی من می‌شود و هر کس به من دل بیازد، به او دل می‌بازم و به هر کس مهر به ورزم،

عشق صورت‌های گوناگونی دارد به این شرح: عشق ظاهری، عشق باطنی، عشق معنوی، عشق حقیقی، عشق مجازی، عشق عقلی، عشق عقیف، عشق خفیف، عشق انسانی، عشق حیوانی، عشق اصغر، عشق اکبر، عشق افلاطونی و ...

می‌کشمش و هر

کس را که بکشم، دیه او بر من است.»

در نگاه صوفیانه، عشق خمیر مایه‌ی حیات و اصل وجود است. در واقع صوفی هیچ دلیلی برای ایجاد هستی و خلقت جز عشق نمی‌شناسد. او

راز هستی را تنها در عشق می‌جوید. عارف معتقد است که عشق ذاتی است و صرف و خالص، که تحت اسم و رسمی و وصفی قرار نمی‌گیرد. عشق را قدرتی می‌داند که در آغاز پیدایش عاشق را به وادی فنای محض می‌کشاند، به طوری که نام و نشان و وصفی از او

در نگاه صوفیان راز هستی را باید در عشق جست و جو کرد.

باقی نمی‌ماند. ذات عاشق محو می‌شود و در پایان امر نه عاشق و نه معشوق هیچ کدام وجود ندارند. در این زمان است که عشق به هر دو



صورت جلوه می‌نماید. زمانی به صورت عاشق و زمانی به صورت معشوق. عشق پیمان میان آفریدگار و آفریده در عهدالست است. امانت الهی است که خدا آن را به تمام مظاهر طبیعت عرضه کرد، اما آن‌ها از قبولش خودداری کردند تا سرانجام انسان این امانت را پذیرفت و آن را مایه‌ی سازندگی و ظهور خود کرد. انسان در جهان هستی، با قدرت طلب و خواستن و با حرارت عشق، به جنگ پلیدی و جهل و نابسامانی رفت تا به کمال و جاودانگی برسد.

عشق در فلسفه‌ی اشراقی ایران و باطنیه و نیز فلسفه‌ی افلاطون و نوافلاطونیان مورد توجه قرار گرفته است. بعضی عشق را رذیلت و



وقتی عشق را به انسان دادند، او آن را به عنوان امانتی مقدس پذیرفت.

بعضی دیگر فضیلت می‌دانند. اصطلاحات بسیاری هم با این کلمه در علم فلسفه

ساخته شده که مهم‌ترین آن‌ها عبارت است از: عشق ظاهری، عشق معنوی، عشق مجازی، عشق عقلی، عشق عقیف، عشق وضع (یا عشق حیوانی)، عشق اصغر، عشق اکبر و عشق افلاطونی که از اصول عمده فلسفه افلاطون است.

عشق در روان‌شناسی، یکی از عواطف است که مرکب از تمایلات جسمانی، حس جمال، حس اجتماعی و عزت نفس است. عشق علاقه‌ی شدید و بیش‌تر نامعقول است که گاهی هیجان‌های کدورت آمیز را باعث می‌شود و نیز می‌توان آن را از مظاهر مختلف تمایل اجتماعی دانست. اما آن‌چه که بیش از همه در عالم از عشق تاثیر پذیرفته، هنر است. هنرمند به نیروی عشق، رنگ‌ها و کلمه‌ها را در هم می‌آمیزد و به جهان مفهوم می‌بخشد. عشق سرآغاز راه و گام نخست

در هنر است. این کلام در ادبیات نقش به‌سزایی دارد و تاثیر شگرفی بر شاعران گذاشته است. به گونه‌ای که شاعران و نویسندگان بسیاری در

مورد آن سخن گفته‌اند. مانند:

عشق در روان‌شناسی یکی از عواطف است که حس جمال، حس اجتماع، عزت نفس و تمایلات جنسی را در بر می‌گیرد.

عشق میهمان دل است و جان و دل میهمان تو

دل و جان (جانم) پیش میهمان در کشم هر صبحدم

«خاقانی»

عشق مغز کاینات آمد مدام

لیک نبود عشق بی‌دردی تمام

«عطار»

لطیفه‌ایست نهانی که عشق از و خیزد

که نام آن، نه لب لعل و خط زنگاریست

«حافظ»

جنس شما آدمیان کم بقاست

عشق خود باقی و باقی فناست

«ایرج میرزا»

دل زال یک‌باره دیوانه گشت

خرد دور شد، عشق فرزانه گشت

«فردوسی»

هر که می با تو خورد، عریده کرد

هر که روزی تو دید عشق آورد

«سعدی»

عشق شاهی است، پا به تخت ازل

جز بدو مرد را ولایت نیست

«سنایی»

«بدان ای پسر، تا کسی لطیف طبع نبود، عاشق نشود، از آن که عشق از

لطفات طبع برخیزد و هر چه از لطافت برخیزد بی شک لطیف بود.»

«قابوس نامه»

«حلاج را چون برای کشتن به پای دار می‌بردند درویشی در آن میان از

او پرسید که عشق چیست؟ گفت: امروز بینی و فردا، آن را بکشند و

سیم روز او را بسوزند و دیگر روز آن را بر باد دهند یعنی عشق این

است.»

«تذکره الاولیاء»

عشق! پیمان میان آفریدگار و آفریده در عهد آتست است.

«محبت آن بود که بسیار خود اندک دانی و اندک دوست بسیار دانی»

«بایزید بسطامی»

مولانا جلال الدین بلخی از جمله‌ی شاعرانی است که بسیار به واژه

عشق توجه کرده است. عشق نزد مولانا با لذات مطلوب است. او اساس

زندگی را عشق می‌شمارد، از آن روی انسان بی عشق را همچون

جمادی مرده و بی‌روح می‌انگارد و نبود عشق را با مرگ واقعی یکسان

ذکر می‌کند. مولانا منشأ همه‌ی عشق‌ها را عشق به خداوند می‌داند.

آن‌جا که از مراتب عشق سخن می‌گوید عشق به خداوند را غایت سیر

سالک ذکر می‌کند و چون قصد از آن، رسیدن به حق و مشاهده جمال

ازلی است آن را

عالی‌ترین و ناب‌ترین

عشق‌ها و علت

آفرینش جهان هستی

می‌داند.

آتش عشق است کاندر نی فتاد

جوشش عشق است کاندر می فتاد

(دفتر اول)

کی وجودی دمی افلاک را

تا علو عشق را فهمی کنی

(دفتر پنجم)

گر نبودی بهر، عشق پاک را

من بدان افراشتم چرخ سنی

تنها راه شناخت عشق تحقق و حصول آن است و تا عشق، خود آفتاب صفت پرده از اسرار خویش بر ندارد شناخت آن غیر ممکن است. سرپای وجود مولانا از عشق حق شعله‌ور است، زیرا که حضرت حق،

عشق! نخستین گام‌های ورود به سرزمین هنر است و همین عشق شعر و ادبیات را به اوج می‌رساند.

منصور حلاج، آزاده سر به دار در هنگامی که او را به پای چوبه‌ی دار می‌بردند به یکی از پیروانش که از عشق پرسیده بود گفته بود:
امروز بینی، فردا او را بکشند، سیم روز او را بسوزند و روز دیگر او را بر باد دهند.

جمال مطلق و کمال مطلق است. هر جمال و کمالی در این جهان انعکاسی از جمال و کمال است:
غرق عشقی‌ام که غرقست اندرین

عشق‌های اولین و آخرین
(دفتر اول)

در دیدگاه مولانا شناخت عاشقان کار آسانی نیست زیرا سرشت عشق گونه‌گون است در نتیجه دل باختگان متفاوتند. لذا سخن گفتن درباره عشقی از هر زاویه‌ای که باشد کار آسانی نیست و قلم از گفتن آن ناتوان است:

پرسید یکی که عاشقی چیست
گفتم که چو ما شوی بدانی
(دفتر دوم)

در نظر مولانا، عشق انسان را پاک و پیراسته از خواسته‌های نفسانی می‌کند و به انسان لطافت روح، رقت احساس و نازک دلی می‌بخشد و عاشق تبدیل به زرناب و کامل العیار می‌شود:
هر که را جامه ز عشقی چاک شد

او ز عیب و حرص کلی پاک شد
(دفتر اول)



در نظر مولانا معرفت حق تعالی تنها از طریق عشق حاصل می‌شود؛ عقل در این وادی طفل راه و عشق استادکار است. مولانا برای شناخت معشوق سفر در دل و جان را توصیه می‌کند و توشه‌ی این راه را بی‌برگی و بقای در معشوق را فنای در وی می‌داند. از دیدگاه مولانا عشق به سوی کسانی می‌آید که وفادار باشند و بی‌پروا همه چیز خود را در راه عشق فدا کنند:

تو به جز نامی چه می‌دانی ز عشق؟
عشق با صد ناز می‌آید به دست!
در حریف بی وفا می‌نگرد!

تو به یک خواری گریزانی ز عشق
عشق را صد ناز و استکبار هست
عشق چون وفا می‌است، وفا می‌خرد

عشق امانت خداوندی است و اختصاص به انسان دارد. ساکنان بارگاه ملکوتی اعم از فرشتگان کربوبی و روحانی نمی‌توانستند بار عشق را تحمل کنند زیرا عشق و درد با هم پیوسته‌اند:

کان به دریاها و گردون‌ها نداد
(دفتر اول)
ادامه دارد.

قطره دل را یکی گوهر فتاد

تنها راه شناخت عشق تحقق و حصول آن است و تا عشق، خود آفتاب صفت پرده از اسرار خویش بر ندارد شناخت آن غیر ممکن است. سرپای وجود مولانا از عشق حق شعله‌ور است، زیرا که حضرت حق،

عشق! نخستین گام‌های ورود به سرزمین هنر است
و همین عشق شعر و ادبیات را به اوج می‌رساند.

جمال مطلق و کمال مطلق است. هر جمال و کمالی در این جهان انعکاسی از جمال و کمال است:
غرق عشقی‌ام که غرقست اندرین

عشق‌های اولین و آخرین
(دفتر اول)

در دیدگاه مولانا شناخت عاشقان کار آسانی نیست زیرا سرشت عشق گونه‌گون است در نتیجه دل باختگان متفاوتند. لذا سخن گفتن درباره عاشقی از هر زاویه‌ای که باشد کار آسانی نیست و قلم از گفتن آن ناتوان است:

پرسید یکی که عاشقی چیست گفتم که چو ما شوی بدانی
(دفتر دوم)

در نظر مولانا، عشق انسان را پاک و پیراسته از خواسته‌های نفسانی می‌کند و به انسان لطافت روح، رقت احساس و نازک دلی می‌بخشد و عاشق تبدیل به زرناب و کامل العیار می‌شود:
هر که را جامه ز عشقی چاک شد

او ز عیب و حرص کلی پاک شد
(دفتر اول)

تو به جز نامی چه می‌دانی ز عشق؟
عشق با صد ناز می‌آید به دست!
در حریف بی وفا می‌نگرد!

عشق امانت خداوندی است و اختصاص به انسان دارد. ساکنان بارگاه ملکوتی اعم از فرشتگان کربوبی و روحانی نمی‌توانستند بار عشق را تحمل کنند زیرا عشق و درد با هم پیوسته‌اند:

کان به دریاها و گردون‌ها نداد
(دفتر اول)

ادامه دارد.

منصور حلاج، آزاده سر به دار در هنگامی که او را به پای چوبه‌ی دار می‌بردند به یکی از پیروانش که از عشق پرسیده بود گفته بود:
امروز بینی، فردا او را بکشند، سیم روز او را بسوزند و روز دیگر او را بر باد دهند.



در نظر مولانا معرفت حق تعالی تنها از طریق عشق حاصل می‌شود؛ عقل در این وادی طفل راه و عشق استادکار است. مولانا برای شناخت معشوق سفر در دل و جان را توصیه می‌کند و توشه‌ی این راه را بی‌برگی و بقای در معشوق را فنای در وی می‌داند. از دیدگاه مولانا عشق به سوی کسانی می‌آید که وفادار باشند و بی‌پروا همه چیز خود را در راه عشق فدا کنند:

تو به یک خواری گریزانی ز عشق
عشق را صدناز و استکبار هست
عشق چون وفا می‌است، وفا می‌خرد

قطره دل را یکی گوهر فتاد